



فردوسی فرزانه را ستایش می کنم.

فردوسی فرزانه را ستایش می کنم زیرا

او بود که زبان پارسی را زنده کرد؛ خرد را گرانمایه ترین ارمغانی شمرد که به آدمی سپرده شده است؛ دانش را بُنمایه توانائی ها دانست؛ کار را همچون سرمایه جاودانی آشکارا نمود؛ دادگری و دادورزی از سوی فرادستان را ارج نهاد؛ دهش و بخشش به فرودستان را زیبنده برشمرد؛ بی آزاری را سرشت و مَنشی مردمی وانمود و همو بود که کوشید تا جایگاه راستین زنان را بر مردان آشکار سازد.

آری،

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا زبان پارسی را پاره پاره بهم دوخت و سرود سرداد: "بسی رنج بردم بدین سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی". او با این کار کارستانش دگر بار ایران و ایرانی

را بر پا نهاد و پایدار ساخت و کیستی و چیستی مرا به من بازگردانید. لیک مرا با زبان پارسی او سروکاری نیست. زبانی که من بدان سخن می گویم از گنجینه گسترده ادب او کوچکترین بهره ای نبرده است، زبانی است بی در و پیکر، سرشار از واژه های نازیبا که همراه با آهنگ ها و آواهای نادلنشینی از دهان من بیرون رانده می شوند. و من که گرفتار در بند غرور^۱ بیخود و بیجای خود هستم، از "حضرت فردوسی" سخن می گویم و او را از "دهاقین طوس" می دانم و واژه هایی همچون "نوشتجات"، "فرامین" و "اساتید" بکار می گیرم تا از یکسو پرده بر کم مایگی خود کشیده و از سوی دیگر "دانش" خویش را به رخ دیگران برکشم و شگفتا که مرا باکی هم از این کارها نیست. آری، فردوسی زبان پارسی را زنده و ارزانی من کرد، لیک من هنوز همان گنگم که بودم.

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا خرد را بُنمایه سنجش ها و رهنمونی از تیرگی ها به روشنایی ها دانست. او خواست به من بیاموزد که خردورزی و خردمندی مرا از کارهای ناهنجار و ناشایست باز خواهد داشت و نیکو سرود: "خرد چشم جانست چون بنگری / تو بی چشم شادان جهان نسپری". او خواست به من نشان دهد که خردورزی و خردمندی پیمانه و اندازه ای بایسته است برای داوری میان آدمیان، لیک مرا با خرد و خردورزی و خردمندی چه کار؟ بهترین و کارسازترین شیوه من در زندگانی ام این است که از عقل^۲ ناتوانم دنباله روی کنم زیرا اوست که تنها سود مرا پیش چشم دارد و آنچه که برایم سودآور است روا می داند. از اینرو پیروی از خرد و خردورزی که پندارها و گفتارها و کردارهای نیک را در پی خواهد داشت، راه من نیست.

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا که فریاد پند و اندرز برآورد و گفت: "توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر بُرنا بود". لیک من هیچگاه در پی دانش و دانائی نبوده و نخواهم بود چرا که به نیکی

^۱ بدان ای گرفتار بند غرور (فردوسی)

^۲ عقل: گرفته شده از واژه تازی عقل، رسانی که بر پای شتر می بندند تا از جان خود نجنبند.

می دانم مرا نیازی بدان نیست و می توانم با نیرنگ و فریبکاری و مردردندی هزاران بار بیش بدست آورم تا با دانش. از این گذشته، افسونگری و گول زنی را نیز بسی آسانتر فرامی گیرم تا دانش و دانایی را. از خود می پرسم دانش و دانایی از بهر چیست؟ مگر درماندگی ها و فرودستی های دانایان و برتری ها و فرادستی های نادانایان را به چشم خویش ندیده ام؟

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا آورده اند که او به اندرز گفته است: "برو کار می کن مگو چیست کار / که سرمایه جادوانی است کار"^۲. لیک مرا با کار چه کار؟ کار را از آن خران می دانم و خواهان آنم که از دستاوردهای خران بهره گیرم. تنبلی و تن پروری و سستی از یکسو، مفتخواری و به رایگان بری از سوی دیگر، هنر و پیشه من است. چه از این بهتر و سودآورتر؟

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا دادگری و دادورزی را در رویارویی با دوست و دشمن ستایش نموده و سرود سر داده است: "کجا داد و بیداد پیشت یکیست / جز از کینه گستردنت رای نیست". لیک من زور و زورگوئی را بیشتر می پسندم زیرا مرا بسی زودتر به تیررس و آماج هایم می رساند. مرا بدخوئی بیهوده و دشنام دهی و کینه ورزی و بی مهری بی زمینه بیشتر خوش آید، و گوش هوش فرادادن به بدخواهان و سخن چینان خوشآیند تر است.

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا دهش و بخشش به فرودستان را خوی و منشی زیبنده شناخت و فریاد برآورد: "بداد و دهش گیتی آباد دار / دل زیردستان خود شاد دار". لیک آزیدن و افزون خواستن سرشت و نهاد من و چشمانم را آنچنان نابینا کرده است که نیازمندی بیچارگان و بینوایان را نمی بینم و راستش هم این است که نمی خواهم ببینم.

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا او بود که به اندرز گفت: "به نیکی گرای و میازار کس / ره رستگاری همین است و بس" و نیز از گفته های او آورده اند: "میازار موری که دانه کش است / که

که سرمایه جادوانی است کار
به فرزندگان چون همی خواست خفت (ملک الشعرای بهار)

^۲ برو کار می کن، مگو چیست کار
نگر تا که دهقان دانا چه گفت

جان دارد و جان شیرین خوش است"^۴. او بی آزاری را همواره می ستوده و آسیب رسانی را نکوهش می کرده. لیک من در راستای بهره گیری و بهره وری از همه کس و از همه چیز به سود خود، از هیچگونه آزاردهی و آسیب رسانی به دیگران باکی ندارم؛ باشد که تنها من به خواسته های خویش برسم.

فردوسی فرزانه را می ستایم زیرا که با داستانسرایی های دل انگیزش از زنانی چون ارنواز و شهرنواز از نزدیکان جمشید، همای چهارآزاد هفتمین پادشاه از دودمان کیانیان، رودابه همسر زال و مادر رستم، تهمنینه همسر رستم و مادر سهراب، گردآفرید پاکیزه و دلاوری های او در کارزار با سهراب و زنان دیگری که همگی در شاهنامه نقش آفرینی ها کرده اند، نشانه های گویایی از دانایی ها و توانایی ها، از مهرورزی ها و خودگذشتگی های زنان آورده است تا جایگاه بلند زنان را بر مردان آشکار سازد. لیک من بر این باورم که آفریدگار زن را از دنده چپ مرد پدید آورد، آنهم با نیمی از توانایی مرد در اندیشه ورزی. من بر آنم که زنان، این مادران و خواهران و همسران و دختران ما نقش دیگری در زندگی خود ندارند، مگر فراهم آوردن ساز و برگ آسایش و آرامش و آسودگی و سرگرمی و دلخوشی ما مردان، برآوردن خواسته های بجا و بیجای ما و زادن جانشین و جانشینانی برای ما.

آری، من فردوسی فرزانه را ستایش می کنم و به پندارها و گفتارها و کردارهای نیک او آفرین می گویم، لیک من همان هستم که بودم.

ناصر کنعانی – برلن، نوروز ۱۳۹۹

که رحمت بر آن تربت پاک باد
که جان دارد و جان شیرین خوش است (سعدی)

۴ چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
میاژار موری که دانه کش است